[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

خاقانی در قلمرو مرثیه

احمد غنی‌پور ملکشاه*

مرتضی محسنی**

سوگل خسروی***

چکیده

یکی از موضوعات دلپذیر و مؤثری که از آغاز شعر دَری تا امروز توجه ادب‌شناسان و شعردوستان را جلب کرده مرثیه‌سرایی است که از قدیمی‌ترین دوران در دیوان شاعران موجود بوده است و دراین‌میان، تفاوت فقط در نوع ابراز آن و شدت و ضعف بیان تأثرات قلبی است. خاقانی شروانی یکی از شاعرانی است که در این زمینه طبع‌آزمایی کرده و مهارت و استادی خود را به ثبوت رسانده است. دیوان خاقانی، که همچون دیگر انسان‌ها همواره در گذر حوادث و رویدادهای تلخ و شیرین بود، پر است از سوگ‌سروده‌هایی در ماتم عزیزان و خویشاوندان. مراثی خاقانی نمایانگر اوج عاطفه و قلهٔ احساس این شاعر نازکدل است و از پراحساس‌ترین و شاعرانه‌ترین آثار اوست. مرثیه‌های این شاعر داغ‌دیده و آزردهٔ شروان، از سوز دل و آتش درون او حکایت می‌کند؛ سوزوگدازی که هرگونه حجابی را به آتش می‌کشد و با زبانی ساده و بی‌تکلف، غوغا و آشوب دلش را برملا می‌کند و شرط اساسی مرثیه، که همانا لطافت و رقت و دردانگیزی و شورآفرینی و قوّت تأثیر و دلنشینی است، در مراثی این شاعر در سر حد کمال احساس می‌شود. در این مقاله به بررسی مرثیه در دیوان خاقانی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: خاقانی، مرثیه، مرگ، سوز و درد.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران ghanipour48@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران mohseni45@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری دانشگاه مازندران sogol.khosravi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۱ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۵

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۴، شمارهٔ ۸۰، بهارو تابستان ۱۳۹۵

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

۱. مقدمه

انسان‌ها همواره در گذر حادثه‌های تلخ و شیرین و رویدادهای مختلف قرار می‌گیرند. تردیدی نیست که در چنین وضعیتی که انسان ناگزیر به زندگی‌کردن است، همواره سوگ‌سروده‌هایی در ماتم عزیزان و اظهار دریغ و زاری بر فقدان آنان را می‌توان در دفتر شاعران هر دوره مشاهده کرد.

رثا به‌منزلهٔ یکی از اغراض مستقل شعری سروده‌ای است که از قلب آتشین و زخم‌خوردهٔ شاعر سرچشمه می‌گیرد و نغمه‌های بیت‌بیت آن بسان قطره‌هایی پیاپی بر پهنهٔ شعر نقش می‌بندد.

یکی از این شاعران بسیار حساس و زودرنج خاقانی است که رخدادهای زندگی او را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌داد و همین سبب شده بود که گه‌گاه مرثیه نیز بسراید. او که طی زندگی شاهد مرگ فرزند ناکام، همسر محبوب، عمویی که درحق او پدری‌ها کرده بود و پسرعمی که او را "استاد و دین و دنیای خود" می‌خواند و دیگر عزیزانش بوده، دیوانش سرشار از سوگ‌سروده‌هایی در رثا و ماتم آنان است.

خاقانی با رنج و مصیبت‌هایی که از زندان و مرگ فرزند و خویشان دیده و بدگویی حسودان را تحمل کرده، باز علوّ همت و صفای باطن و نیک‌اندیشی را از دست نداده و عزت نَفْس و بردباری را فرونگذاشته است؛ به‌طوری‌که گوید:

در این دامگه ارچه همدم ندارم — بحمدالـله از هیچ غم غـم ندارم
... بـه سیمرغ مـانـم ز روی حقیقت — که از هیچ مخلوق همدم ندارم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۸۳)

طبع نازک و رنجور او، که در طول زندگی شاهد مرگ بسیاری از عزیزان و نزدیکان خود بوده است، فضای کلی مرثیه‌های او را بسیار عاطفی و تأثیرگذار کرده است، اگرچه، بنا به نظر برخی، در اغلب مرثیه‌های خاقانی، زبان دشوارنمای او حفظ شده است و تشبیهات و استعارات به همراه تصویرها و خیال‌پردازی‌های برجسته‌ای به چشم می‌خورد (دشتی، ۱۳۵۵: ۱۶۶)؛ تا جایی که حتی می‌توان برخی از سوگ‌نامه‌های خاقانی را مفاخره‌آمیز دانست.[۱]

خاقانی گویی هرچه می‌اندیشیده و هرچه احساس می‌کرده و در زمانه دیده و شنیده، به شعر درآورده و بر صفحهٔ روزگار برجای گذاشته است. او عقاید مذهبی، رنج و مسافرت، مدح ممدوح، گله و شکایت از مردم روزگار، پند و اندرز، غم و غصه، فراق و ماتم خانواده و اهل و فرزندان و هرچه که از خاطرش گذشته به لباس شعر درآورده و به‌کمک الفاظ و

ترکیبات و تشبیهاتی که خود ساخته بیان کرده است. روی‌هم‌رفته دیوان او نه‌تنها فرهنگ لغات و امثال و ترکیبات و اصطلاحات است، موجب آشنایی ما با فرهنگ و آداب و رسوم آن دوره می‌شود[۲] (سجادی، ۱۳۸۵: ۵۷).

۲. چارچوب مفهومی

۲. ۱. مرثیه و پیشینهٔ آن

رثا در لغت به معنی «مُرده‌ستایی و گریه‌کردن بر مُرده و ذکر نیکی‌های او» است. مُرده‌ای که ممکن است از بزرگان قوم و شهر و دیاری باشد یا از عزیزان و کسان و خویشاوندان شاعر یا از پیشوایان دین و ائمهٔ اطهار باشد»[۳] (رزمجو، ۱۳۷۲: ۹۹). مرثیه ازنظر ماهیت جزو ادب غنایی است؛ زیرا بنا به ارتباطی که ادبیات غنایی با احساسات و عواطف دارد، شاعری که با مرگ عزیزی روبه‌رو می‌شود در فراق و ماتم او، احساسات و عواطف لطیف خود را بیان می‌کند و سوز و دردهای درونی خویش را در فراق عزیزان خود به نمایش می‌گذارد. در این شکل خاص از شعر، عنصر عاطفه، احساس و تخیل بر جنبهٔ عقل و منطق غلبه پیدا می‌کند؛ بنابراین، این قسم شعر که غالباً با عواطف و احساسات شخص شاعر ارتباط دارد، از انواع ادبی کهنی است که از دیرباز در ادبیات ملت‌های گوناگون در مفهوم سوگواری در عزیزان ازدست‌رفته به‌کار رفته است. شعر در بدو ظهور تحت حمایت و پشتیبانی دربار و مراکز حکومت قرار داشت و شعرای درباری و مدیحه‌سرا ملزم بودند، همچنان که مدایحی می‌سرایند، در ماتم رجال درباری و بستگان ممدوح نیز در هنگام لزوم شعری بسازند؛ به‌این‌ترتیب، این نوع شعر از قدیمی‌ترین دوران ظهور شعر و شاعری به ادبیات راه یافت و ازآنجایی‌که انسان از همان سپیده‌دمان تاریخ از تجربهٔ مرگ ناگزیر بوده است، همواره شکل ساده‌ای از عزاداری و رثا بین انسان‌ها رایج بوده که به مرور زمان دچار تغییر و تحول شده است.[۴]

دربارهٔ ریشه و مادهٔ مرثیه دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. قُدامةبن‌جعفر در کتاب *نقدالشعر*، تحت تأثیر تعالیم ارسطو، منشأ موضوعات شعری را مدح و هجو می‌داند. او مرثیه را نوعی مدیحه می‌شمارد و برشمردن اوصاف متوفی را قدر مشترکی می‌داند که رثا را به مدح نزدیک می‌کند. به‌طورکلی، او مادهٔ مرثیه را «حب و علاقهٔ مفرط» می‌داند. از منتقدان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

جدید، زرین‌کوب در کتاب *شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب*، اغراق شاعرانه در وصف اشخاص را موجب به وجود آمدن مرثیه می‌داند (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۱۴۵).

تاریخ رثا در ادب تازی، کهن و در ادب پارسی، بسیار کهن است. سوگ سیاوش و مرگ زریر در اساطیر ایران سابقه‌ای بس قدیم دارد، چنان‌که سوگ سیاوشان به نام آهنگی مشهور از آن واقعهٔ جانکاه یادگار است و *یادگار زریران* که از آثار منظوم بازماندهٔ پهلوی است و این هر دو به‌صورتی کامل در *شاهنامهٔ* جاویدان حکیم ابوالقاسم فردوسی جزو حماسهٔ مردم ایران‌زمین آمده است. همچنین مرثیه‌ای به زبان پهلوی اشکانی وجود دارد که در مرگ یکی از پیشوایان مانوی به نام "مرزکو" سروده شده است[۵] (امامی، ۱۳۶۸: ۲۰). رثا در شعر تازی هم از اغراض اصلی شعری است و نامورترین شاعران عرب در دورهٔ جاهلی، که در این موضوع سخنانی استوار و ماندگار گفته‌اند، یکی مهلهل‌بن‌ربیعه و دیگری خنساء است[۶] (محسنی‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۸۱).

مرثیه در شعر فارسی نیز سابقه‌ای دیرین دارد و در نخستین دوران شعر فارسی ـیعنی دوران رودکی‌ـ دیده می‌شود. در دورهٔ اسلامی قدیمی‌ترین مرثیهٔ موجود شعر ابوالینبغی دربارهٔ ویرانی سمرقند است و بعد از او، به نقل از مؤلف *تاریخ سیستان*، قدیمی‌ترین مرثیهٔ شعر فارسی از محمدبن‌وصیف سیستانی است که در زوال دولت صفاریان سروده شده است (افسری‌کرمانی، ۱۳۷۱: ۱۶). بر ما معلوم نیست که شعرای ماقبل و معاصر رودکی مانند حنظلهٔ بادغیسی، فیروز مشرقی، ابوسلیک گرگانی، و ابوشکور و شهید بلخی و دیگران در این زمینه سخنی گفته‌اند یا خیر. قدر مسلم آن است که در زمرهٔ آثار باقی‌ماندهٔ آنان سخنی در رثا یافت نمی‌شود؛ بنابراین باید گفت این فن در زبان و ادبیات فارسی منحصراً از رودکی شروع می‌شود.[۷] از شعرای معاصر رودکی که شعری از او در مرثیه باقی مانده است، شیخ ابوالعباس فضل‌بن‌عباس ربنجنی بخارایی است که در سال ۳۳۱ شعری در تعزیت نصربن‌احمد سامانی و تهنیت جانشین او سروده است:[۸]

پادشاهی گذشت خوب‌نژاد — پادشاهی نشست فرّخ‌زاد
زآن گذشته جهانیان غمگین — زین نشسته جهانیان دلشاد
(مؤتمن، ۱۳۴۶: ۲۳۵)

۲. ۲. قالب‌های شعری مرثیه

مرثیه در ادبیات فارسی غالباً منظوم است و ممکن است در هر قالبی باشد: قصیده، قطعه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند و گاهی غزل و رباعی و مثنوی. بیشتر شعرای ایران برای نظم مراثی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

در درجهٔ اول، اقسام ترجیعات و در درجهٔ دوم، قصیده را برگزیده‌اند. بعضی از مراثی نیز به صورت مثنوی و حتی غزل ساخته شده است که هریک از قالب‌های شعری مناسب با یک یا چند هدف از اهداف شعر است. خاقانی ازجمله شاعرانی است که مراثی خود را در قالب‌های مختلفی چون قصیده، قطعه و ترجیع‌بند سروده است:

بیشتر مراثی خاقانی درقالب قصیده سروده شده است. در مرثیهٔ فرزندش می‌گوید:

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید — ژالهٔ صبحدم از نرگس تر بگشایید
دانه دانه گهر اشک ببارید چنانک — گره رشتهٔ تسبیح ز سر بگشایـید
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۸)

و در مرثیهٔ همسر خود می‌گوید:

بی‌باغ رخت جهان مبینام — بی‌داغ غمت روان مبینام
بی‌وصل تو کاصل شادمانی است — تن را دل شادمان مبینام
(همان: ۳۰۶)

آنجا که در سوگ فرزندش رشیدالدین، سوز و دردهای خود را درقالب قطعه می‌گوید:

وقت رفتن رشید را گفتم — که بخواه آنچه آرزوت آید
گفت کو عمر کآرزو خـواهم — کـآرزو بهر عمر می‌باید
(همان: ۸۷۲)

همچنین در مرثیهٔ عموی خود، کافی‌الدین، در همین قالب می‌گوید:

رفت آنکه فیلسوف جهان بود و بر جهان — درهای آسمان معالی گشوده بود
(همان)
پیش‌بین دختر نوآمد من — دید کآفاتـش از پس است برفت
(همان: ۸۳۵)

و مراثی او درقالب ترجیع‌بند:

کارم از دست پایمرد گذشت — آهم از چرخ لاجورد گذشت
همه عالم شب است خاصه مراک — روزم از آفتاب زرد گذشت
(همان: ۵۳۷)

در مرثیهٔ فرزندش، رشید، می‌گوید:

بر سر شهره عجزیم کمر بربندیم — رخت همت ز رصدگاه خطر بربندیم
لاشهٔ تن که به مسمار غم افتاد رواست — رخش جان را بدلش نعل سفر بربندیم
(همان: ۵۴۱)

مرثیه در قالب‌های دیگری چون غزل نیز سروده می‌شود؛ برای نمونه می‌توان به غزل حافظ در رثای فرزندش اشاره کرد:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

بلبلی خون دلی خورد و گُلی حاصل کرد بادِ غیرت به صدش خار پریشان‌دل کرد
طوطی‌ای را به خیالِ شَکَری، دل خوش بود، ناگَهَش سیلِ فَنا نقشِ اَمَل باطل کرد
(حافظ، ۱۳۸۴: ۱۸۱)

در اقسام دیگر شعر نیز گاه‌گاهی مراثی دیده می‌شود، ازجمله رباعی‌ای که عمادی در مرثیهٔ عمادالدوله فرامرز، شهریار مازندران، سروده است:

اکنون که عماد دوله در خاک آسود، وز دیدهٔ من خاک شود خون‌آلود
در خاک نهاده چون توانم دیدن، آن را که مرا ز خاک برداشته بود
(مؤتمن، ۱۳۴۶: ۷۹)

۲. ۳. انواع مرثیه

مرثیه یا دربارهٔ مرگ پادشاه و وزیر یا یکی از رجال علم و ادب است، مانند مرثیهٔ فرخی سیستانی در مرگ محمود غزنوی، یا دربارهٔ فوت یکی از خویشان یا دوستان است، مانند مراثی فردوسی و خاقانی و حافظ دربارهٔ مرگ پسران خود. همچنین مرثیه ممکن است دربارهٔ یکی از ائمهٔ دین باشد، مانند مراثی محتشم کاشانی که از همه معروف‌تر ترکیب‌بند اوست. مرثیه ممکن است در مرگ کسی نباشد؛ بلکه در فقدان و تباهی ارزش‌ها و گذشت ایام جوانی و شادکامی یا زوال دورهٔ مجد و عظمت باشد، مانند مرثیهٔ سعدی در خرابی بغداد به دست مغولان و مرثیهٔ خاقانی بر ایوان مداین و ازدست‌رفتن مجد و عظمت آن.

رثا را در شعر می‌توان به پنج قسم تقسیم کرد (ر.ک: مؤتمن، ۱۳۴۶: ۸۵-۸۶): رثای تشریفاتی و رسمی، رثای شخصی و خانوادگی، رثای دوستان، رثای مذهبی و رثای فلسفی (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۷۹).

-رثای تشریفاتی و رسمی را بیشتر شعرای درباری و مدیحه‌سرا و گویندگانی سروده‌اند که به مقامات رسمی و حکومتی یا خاندان‌های بزرگ مذهبی و غیرمذهبی انتساب داشته‌اند. این دسته از شاعران هنگام وقوع حوادث و مصائب برای ممدوح یا منسوبان او، خواه از روی میل و خواه به اشارهٔ ممدوح یا قائم‌مقام او ناچار بودند در مراسم سوگواری و آیین‌های معمول وظیفهٔ تشریفاتی خود را انجام دهند و قصیده‌ای در تجلیل مقام مُتوفی و اهمیت و بزرگی مصیبت و تسلیت بازماندگان بسازند و در مجالس رسمی سوگواری بخوانند (مردانی، ۱۳۸۱: ۴۵). این‌گونه اشعار رسمی، که باید آنها را اشعار فرمایشی نامید، دو شکل دارد: یا شاعر صرفاً وظیفهٔ معهودش را انجام می‌دهد که در این صورت شعر مصنوع است و چنان‌که باید بر دل تأثیر نمی‌کند، یا بر اثر نزدیکی و هم‌نشینی چندین‌ساله با ممدوح و دیدن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

نیکی‌ها و محبت‌های فراوان، واقعاً از مصیبت مرگ او اندوهگین شده است. از سوز بیان و خلوص عواطف می‌توان دریافت که شاعر تا چه میزان به کسی که او را رثا می‌گوید دلبسته بوده است. مرثیهٔ فرخی در مرگ سلطان محمود غزنوی بسیار سوزناک است و نشان می‌دهد که شاعر واقعاً به او علاقه‌مند بوده است:

شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار، چه فُتاده است که امسال دگرگون شده کار

(شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۵۷)

در صورت اول، طبعاً اشعار فاقد روح حقیقی شعر است و جامد و بی‌روح و خشک به نظر می‌رسد؛ اما در صورت دوم، مسلم است که مراثی شور و تأثیر بیشتری دارد؛ زیرا روح و قلب شاعر در ساختن آن اشعار دخیل بوده است. متأسفانه این نوع مرثیه در ادبیات فارسی بسیار نیست؛ چه، اولاً مقدار مراثی رسمی از دیگر اقسام معروف شعر کمتر است؛ و دیگر اینکه غالباً شعرای مدیحه‌سرا پیوستگی و نزدیکی خاصی با شخص متوفی نداشته‌اند. ازاین‌رو، مراثی معروف و پرسوز معدود و انگشت‌شمار است.

-رثای شخصی و خانوادگی که بهترین و مؤثرترین و پراحساس‌ترین نوع مراثی به‌شمار می‌رود بر اشعاری اطلاق می‌شود که شاعر در رثای پدر، مادر، فرزند یا بستگان نزدیک سروده است و به‌علت پیوند قلبی و عاطفی شاعر با متوفی از سر اخلاص گفته شده و از دلی سوخته و طبعی اندوهگین تراوش کرده است و ازاین‌رو تأثیر و جذابیت زیادی دارد و باید این اشعار را در شمار اشعاری که واجد مفهوم حقیقی شعر هستند و نمایندهٔ احساسات و عواطف درونی و واقعی شاعر به شمار می‌روند، به حساب آورد. این‌گونه مراثی اگرچه در ادبیات فارسی بسیار نیست، در هر دیوانی که یافت شود، از زمرهٔ بهترین اشعار آن شاعر به حساب می‌آید. قدیم‌ترین نمونهٔ آن رثای فردوسی بر مرگ فرزند خویش است.

-از انواع دیگر مراثی، رثای دوستان و شاعران دیگر است[۹] که نخستین نمونهٔ این نوع رثا را در *دیوان رودکی* می‌یابیم، در رثای مرادی شاعر:

مرد مرادی نه همانا که مُرد مرگ چنان خواجه نَه کاری است خُرد

(رستگارفسایی، ۱۳۷۲: ۲۱۳)

این نوع مرثیه در ادبیات فارسی بسیار معدود است. سعدی می‌نویسد:

مرا در عهد جوانی با جوانی اتّفاق مخالطت بود و صدق مودّت... ناگهی پای وجودش به گِل اَجل فرورفت و دودِ فِراق از دودمانش برآمد. روزها بر سر خاکش مُجاورت کردم و از جمله بیت‌ها که در فراق او گفتم این بود:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

کاش آن روز که در پای تو شد خارِ اَجل، دستِ گیتی بزدی تیغِ هلاکم بر سَر
تا در این روزِ جهان بی‌تو ندیدی چَشمم، این منم بر سرِ خاکِ تو که خاکم بر سَر»
(سعدی، ۱۳۷۵: ۱۸۶)

نظامی نیز خاقانی را رثا گفت و این بیت از آن قصیده معروف است:

همی گفتم که خاقانی دریغاگوی من باشد، دریغا! من شدم آخِر دریغاگوی خاقانی
(صفا، ۲/۱۳۶۹: ۵۵۴)

- رثای مذهبی تازه‌ترین موضوعی است که در ادبیات کلاسیک فارسی راه یافته است. این نوع شعر، که هنوز بیش‌از چند قرن از ظهور و رواج آن نمی‌گذرد، به مذهب تشیع اختصاص دارد (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۹۵). رثای مذهبی مخصوص ذکر مناقب ائمهٔ اطهار و شرح واقعهٔ جان‌سوز کربلاست. از میان شاعران زیادی که بدین شیوه سخن پرداخته‌اند، محتشم کاشانی و ترکیب‌بند او در شرح واقعهٔ کربلا معروف خاص و عام است[۱۰] (رستگارفسایی، ۱۳۷۲: ۲۱۶).

-رثای فلسفی یا رثای پیش‌از مرگ از انواع دیگر مراثی است. گاهی در اشعار شاعران، به‌خصوص آن دسته از شاعرانی که با مشرب تصوّف و افکار عرفانی آشنا هستند، اشعاری یافت می‌شود که از احساسات متأثرکنندهٔ آنان دربرابر مسئلهٔ مرگ و حیات و افسوس بر گذشتن دوران شباب به غفلت و بطالت و احساس مرگ نزدیک حکایت می‌کند؛ به این‌گونه اشعار که بیشتر جنبهٔ تنبیهی و عرفانی دارد و پاره‌ای از آنها مثل این است که شاعر پیش‌از مرگ برای خود مرثیه و تعزیت می‌خواند مراثی فلسفی می‌گویند[۱۱] (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۹۰).

۳. خاقانی در قلمرو مرثیه

خاقانی ازجمله شاعرانی است که دیوانش بازتابی از زندگی واقعی خود او است. بسیاری از قطعات و قصیده‌های او بازگوکنندهٔ رخدادها و اتفاقات واقعی زندگی شاعر هستند. با وجود اینکه سبک شعر خاقانی مصنوع است، خوانندهٔ اشعار خاقانی بدون‌شک با بسیاری از خصوصیات زندگی شاعر و ویژگی‌های اخلاقی او ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند. خاقانی که در طی زندگی شاهد مرگ فرزند ناکام و همسر محبوب و عمویش بود که درحق او پدری‌ها کرده بود، همچنین شاهد ازدست‌دادنِ پسرعم و دوستان و دیگر عزیزانش بوده، در رثای آنان عالمی را به شیون وامی‌دارد:

در حسرت واپسین دیدار عزیزان گریبان چاک می‌کند و دل نمی‌دهدش که بی‌جمال آنان، دیده به دیدار عالم بگشاید و با اندوهی درخور مردان مرد ـ برخلاف تصوّر عامّه که مرد نه

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

می‌گرید و نه چین بر جبین می‌آورد- مردانه می‌گرید و در و دیوار سیه کرده به ماتم می‌نشیند و سرِ فروش عُمر گرانمایه به عدم دارد (معدن‌کن، ۱۳۸۲: ۱۹-۲۰).

آنچه شاعر را بر آن داشته است تا فضل‌فروشی را کنار نهد، غم و اندوه است؛ سوز و گدازی که مرثیه‌های او را به دور از لغات و تعبیرات مشکل و دیگر تعقیدها دلنشین کرده است.

۳. ۱. مراثی شخصی و خانوادگی

دیوان خاقانی سرشار از مرثیه‌های شخصی و خانوادگی، رثای دوستان و رثای تشریفاتی و رسمی است که رثای شخصی و خانوادگی تأثیر و جذابیت بیشتری دارد؛ زیرا نمایندهٔ احساسات و عواطف درونی و واقعی شاعر است و از سر اخلاص سروده شده و از دلی سوخته و طبعی مغموم تراوش یافته است؛ به‌طوری‌که زبان سخت و دشوار خاقانی آنجاکه از سوز و درد خود می‌گوید، به زبانی سهل و آسان می‌گراید.[۱۲] ازجمله مراثی شخصی و خانوادگی خاقانی که بیشتر از هر واقعهٔ دیگر موجب غم و اندوه او شده مرگ رشیدالدین است و هیچ‌یک از مصیبت‌های دوران زندگی خاقانی به‌اندازهٔ مرگ فرزند ناکامش، رشیدالدین، داغ بر دل او نگذاشته است. خاقانی که در طی زندگی به سوگ بسیاری از عزیزان نشسته است، با مرگ رشید تا پایان عمر به عزا می‌نشیند و در این واقعهٔ جان‌گداز اشعار سوزناک و بسیار مؤثری می‌سراید. مرگ رشیدالدین همچون کوبه‌ای سهمگین بر روان خاقانی او را درهم می‌شکند و وقتی از مرگ فرزندش رشید و از بیماری او سخن می‌گوید، رنج و بی‌تابی واقعی پدری داغ‌دیده را می‌توان از سخنش دریافت که گویی دیگر اندوه دانش را از یاد او می‌برد و بدین‌گونه، سخن او از درد و سوز واقعی بهره می‌یابد. رقیق‌ترین و لطیف‌ترین احساسات خاقانی را می‌توان در عواطف او به فرزند جوان‌مرگش سراغ گرفت و بیشترین مرثیه‌ها در دیوانش در رثای رشیدالدین است:

وقتِ رفتن رشید را گفتم — که بخواه آنچه آرزوت آید
گفت: کو عمر کآرزو خواهم — کآرزو بَهرِ عُمر می‌باید

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۸۷۲)

خاقانی در قصیده‌ای دیگر، خود را به جای فرزند ناکامش گذاشته است، یک‌یک تأثّرات، امیدهای خاموش‌شده و آرزوهای ازدست‌رفتهٔ او را برمی‌شمارد؛ جوانی که رسیدن اجل و زَهر ناامیدی را در تمام وجود خود احساس می‌کند:

دلنوازِ منِ بیمار شمایید همه — بَهرِ بیمارنوازی به من آیید همه
من چو مویی و ز من تا به اَجَل یک‌سرِ موی — به سر موی ز من دور چرایید همه

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

من کجایم، خبرم نیست که مَستِ خطرم، گر شما نیز نه مستید، کجایید همه
(همان: ۴۰۶)

در *دیوان خاقانی* مراثی دیگری نیز وجود دارد که همه حاکی از رنج درون و اندوه فوق‌العادهٔ پدری داغ‌دیده در مرگ فرزند جوان و برومندش است:

صبحگاهی سَرِ خوناب جگر بگشایید ژالهٔ صبحدم از نرگس تر بگشایید
(همان: ۱۵۸)

حاصل عمر چه دارید؟ خبر بازدهید مایه‌جانی است؛ از او، وام نظر بازدهید
(همان: ۱۶۲)

دریغ! میوهٔ جانم، رشید کز سَر پای به بیست سال درآمد به یک نَفَس بگذشت
(همان: ۸۳۴)

بر سر شه‌ره عجزیم، کمر بربندیم رخت همّت ز رصدگاه خطر بربندیم
(همان: ۵۴۱)

پسر داشتم چون بلندآفتابی ز ناگه به تاری‌مَغاکش سپردم
(همان: ۹۰۲)

مصیبت دیگر خاقانی، که از دردناک‌ترین و سخت‌ترین مصائب زندگی او است، مرگ عمویش کافی‌الدین عُمرِ عثمان است. وقتی خاقانی از پدر می‌رنجد و او را ترک می‌کند، کافی‌الدین او را از دانش خود و ملاطفت خود بهره‌مند می‌سازد. خاقانی تربیت اولیهٔ خود را بیشتر مرهون عمویش می‌داند که بزرگ‌ترین پشتیبان و حامی معنوی او تا ۲۵ سالگی بود و از او با عنوان «ولی‌نعمت» خویش نام می‌برد و معتقد است که این عمو درحق او پدری‌ها کرده است. پدر خاقانی چون نتوانسته بود در کودکی شاعر به تعلیم و تربیت او بپردازد و همچون «سام، پسرش زال را دور انداخته بود»، مدتی او را رها کرد و این چنین خاقانی که با داشتن پدر یتیم مانده بود، ناگزیر به سایهٔ حمایت کافی‌الدین عُمربن‌عثمان خزید. او نیز سیمرغ‌وار برادرزاده را به زیر بال‌وپر خود گرفت و در خانهٔ خود پرورش داد (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۵۸). اشعاری که خاقانی در رثای او سروده است، از سوزناک‌ترین و پرمحتواترین مراثی وی شمرده می‌شود که با احساسات ظریف شاعر همراه است و خواننده را سخت متأثّر می‌کند:

راه نفسم بسته شد از آهِ جگرتاب کو هم‌نفسی تا نَفَسی رانم از این باب
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۶)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

رفت آنکه فیلسوف جهان بود و بر جهان درهای آسمان مَعالی گشوده بود
(همان: ۸۷۲)

خاک بر سر پاش، خاقانی! و در خون خُسب؛ ازآنک زیرِ خاک است آنکه از خاکیت مَردم کرده بود
(همان: ۸۷۳)

اما مرگ کافی‌الدین پایان همه‌چیز نبود. کافی‌الدین عُمر فرزند فرزانه‌ای داشت به نام وحیدالدین عثمان که ظاهراً از خاقانی چند سال بزرگ‌تر بود و در زمان پدر نیز مانند دستیار او در تعلیم خاقانی سهمی داشت. وحیدالدین چندی پس‌از پدر درگذشت و خاقانی که بیشتر روزگارش با ناله و شکوه همراه بود قصیده‌ها و قطعه‌هایی در سوگ او سرود. خاقانی که درقبال پسرعمویش احساس حق‌شناسی بسیار می‌کرد، در اشعارش پاک‌ترین احساسات خود را نثار او کرد و از محبت بی‌پایان خود به او و ماتم خویش در سوگ او سخن گفت:

کو آن که نقد او به ترازوی هفت چرخ، شش دانگ بود راست به هر کفّه‌ای که سَخت
(همان: ۸۳۴)

جان عُطارد از تپش خاطر وحید چونان بسوخت کز فَلک آبی نمانْدَش
(همان: ۸۹۲)

جانِ سگ دارم به سختی ورنه سگ‌جان بودمی از فَغان زار چون سگ هم فروآسودمی
(همان: ۴۴۲)

از دیگر مراثی شخصی و خانوادگی خاقانی اشعاری است که در رثای همسرش سروده است،[۱۳] ابیاتی که دلالت بر اندوه و غم فراوان او از درگذشت همسرش دارد.

همسر اول خاقانی دختر ابوالعلای گنجوی است و از مراثی پرسوزی که در سوگ او سروده است می‌توان به میزان مهر و علاقهٔ شاعر به او پی برد. اشعاری که خاقانی در رثای همسرش سرود، قدرت زیادی در برانگیختن احساسات و جلب عاطفهٔ خواننده دارد؛ زیرا شاعر در سرودن آن از دل فرمان برده و غم و اندوه‌های حقیقی خود را شرح داده است. خاقانی در سوگ همسرش شویی دردمند و غمزده است که نمی‌خواهد «بی‌باغ رخ او دنیا را ببیند»:

بی‌باغِ رُخت، جهان مَبینام بی‌داغِ غَمت روان مَبینام
بی‌وصلِ تو کاصلِ شادمانی است تَن را دلِ شادمان مبینام
(همان: ۳۰۶)

و باز به فریاد می‌آید که «بس وفاپرورد یاری داشتم»:

بس وفاپرورد یاری داشتم بس به راحت روزگاری داشتم

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

چَشمِ بَد دریافت، کارم، تیره کرد، گرنه روشن‌روی کاری داشتم
(همان: ۳۰۷)

۳. ۲. مراثی دوستان

مراثی خاقانی به سوگواری فرزند و همسر و عمّ ختم نمی‌شود، بلکه او دربارهٔ مرگ بسیاری از بزرگان و ائمهٔ دین و امیران و فرمانروایان نیز قصاید رثایی ساخته است؛ ازجمله در مرگ امام محیی‌الدین محمدبن‌یحیی نیشابوری که غُزان خاک در دهانش ریختند و به‌طرز فَجیعی او را کشتند اشعار دل‌انگیزی سروده است. خاقانی در رثای این مرد بزرگ که به چنان وضعی فجیع از میان رفت چندین قصیده دارد که درجهٔ حساسیت شاعر و تأثیر این واقعه را در روح او نشان می‌دهد:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
(همان: ۱۵۵)

ناورد محنت است در این تنگنای خاک محنت برای مردم و مردم برای خاک
(همان: ۲۳۷)

خاقانیا! به سوگِ خراسانِ سیاه‌پوش کاصحاب فتنه گرد سوادش سپاه برد
(همان: ۸۷۱)

های، خاقانی! تو را جای شکرریز است و شکر گر دهانت را به آب زهرناک آکنده‌اند
(همان)

انگیزهٔ سرودن این مراثی، که جزء مراثی شخصی و خانوادگی خاقانی است، چشم‌داشت مادی و زیاده‌خواهی و خواست جاه و مقام نیست، بلکه این مراثی از دل سوخته و مصیبت‌زدهٔ شاعر و از دردهای روحی او سرچشمه می‌گیرد و چون از دل برمی‌خیزد لاجرم بر دل می‌نشیند. آنجا که این شاعر پرتکلّف از دردها و سختی‌های خود و مرگ عزیزانش سخن می‌گوید، خواننده درد و رنج او را به‌خوبی حس می‌کند، درد و رنج واقعی پدری داغ‌دیده که در فراق فرزندش ماتم گرفته است و در سوگ عزیز ازدست‌رفته‌اش ساده‌ترین الفاظ را که با بیان او تناسب دارد پیدا می‌کند و به‌قول خانیکوف، گویی «اندوه دانش را از یاد او می‌برد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۲۹) و این‌چنین سخن او از سوز و درد واقعی بهره می‌یابد.

۳. ۳. مراثی تشریفاتی و رسمی

خاقانی علاوه‌بر مرثیه‌هایی دربارهٔ خانواده و دوستانش، اشعاری در رثای شاهان و فرمانروایان دارد که تشریفاتی و رسمی است و نسبت به رثای شخصی و خانوادگی از جذابیت و تأثیر کمتری برخوردار است. ازجمله در رثای فخرالدین منوچهر شروانشاه می‌گوید:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

ای دل! ز دامِ گُلخنِ تَن درگذشتنی است ای تَن! به بامِ گُلشنِ جان برگذشتنی است
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۲۷)

دو فرزند شروانشاه:

ای روزرفتگان! جگرِ شب فرو درید آن آفتاب از جگرِ شب برآورید
(همان: ۵۳۲)

در رثای امام ابوعمرو اسعد:

کو دلی کاندهٔگسارم بود بس در جهان زو بوده‌ام خشنود بس
(همان: ۲۰۷)

خبر برآمد کان آفتابِ شَرع فروشد هزار آه ز هرکان خبر شُنُود، برآمد
(همان:۸۷۹)

امام شهاب‌الدین شروانی:

سر چه سنجد که هوش می‌بشود تن چه ارزد که توش می‌بشود
(همان: ۱۶۸)

شیخ الاسلام ابومنصور عمدةالدین حفده:

آن پیرِ ما که صبح‌لَقایی است خضرنام هر صبح بوی چَشمهٔ خضر آیدش ز کام
(همان: ۳۰۰)

نصرةالدین سپهبد اعظم ابوالمظفر لیال واشیر از اُمرای مازندران بود که به خاقانی ارادتی داشته و از بذل محبت و نعمت به او دریغ نمی‌کرده است. خاقانی در سوگ او اشعار زیبا و رسایی سروده است:

ای قبلهٔ جان! کجات جویم؟ جانی و به جان، هَوات جویم
(همان: ۳۰۴)

خواجه ابوالفارس:

کارم از دست پایمرد گذشت آهم از چرخ لاجورد گذشت
(همان: ۵۳۷)

در رثای مؤیدالدین محمود تفلیسی:

خاقانیا! به جوی هنر آب تیره مانْد کآن بحردل مؤید روشن‌روان نمانْد
(همان: ۸۷۱)

جمال‌الدّین اصفهانی وزیر صاحب موصل:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

جمالِ صفاهان نظامِ دوم — که گیتی سیم جعفر انگاشتش
(همان: ۸۹۱)

عمدةالدین محمدبن‌اسعد:

در دهر سیه‌سپیدم افکند — بخت سیه سپیدکارم
(همان: ۹۰۱)

و در غم فراق او می‌گوید:

فرزند بمُرد و مُقتدا هم — ماتم ز پی کدام دارم؟
(همان: ۹۰۲)

۳. ٤. مراثی فلسفی و اجتماعی

قصیدهٔ معروف «ایوان مدائن» را در شمار مراثی اجتماعی دانسته‌اند.[۱۴] این‌گونه اشعار به‌واسطهٔ حوادثی ازقبیل زلزله، سیل، قتل عام‌های فجیع و... سروده شده است. در قصیدهٔ ایوان مدائن، آنجاکه شاعر ایوان را سلسلهٔ گسسته می‌یابد و آن‌گاه که گذشتهٔ پرصلابت این قصر را یادآور می‌شود، با اندوه و افسوس صد دجله خون می‌گرید:

هان! ای دلِ عبرت‌بین! از دیده، عبَر کُن، هان! — ایوانِ مدائن را آیینهٔ عبرت دان
یک ره ز لب دجله، مَنزل به مدائن کن — وز دیده، دوم دجله بر خاک مدائن ران...
...گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک — زایشان، شکمِ خاک است آبستن جاویدان
چندین تن جبّاران کاین خاک فروخورده است — این گرسنه‌چشم، آخر هم سیر نشد زایشان
(همان: ۳۵۸)

۳. ۵. نقد موسیقایی مراثی خاقانی

آنچه در نقد موسیقایی مراثی خاقانی درخور ذکر است این است که شاعر گاه از اوزان کوتاه و نرم و لطیف استفاده می‌کند که گویی اشک به‌آرامی در سکنات موجود در بیت جاری است و با محتوای مرثیه هم‌خوانی تمام دارد (ذوالفقاری، ۱۳۸۱: ۱۱۶). مرثیهٔ خاقانی در مرگ اهل بیت خویش از این نوع است که در بحر رمل مسدس محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) سروده شده است:

بس وفاپرورد یاری داشتم — بس به‌راحت روزگاری داشتم
چشم بد دریافت کارم تیره کرد — گرنه روشن‌روی کاری داشتم
من نبودم بیدل و یار این‌چنین — هم دلی، هم یار غاری داشتم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۳۰۷)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

همچنین مرثیهٔ اهل بیت خویش را با اندکی تحرک نسبت به وزن ابیات قبل با همان کوتاهی در بحر هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور (مفعول مفاعلن مفاعیلن) می‌آورد که همین اندک تحرک، اضطراب و بی‌قراری شاعر را هنگام سوگ نشان می‌دهد:

بی‌باغِ رُخت جهان مبینام — بی‌داغِ غَمت روان مبینام
بی‌وصلِ تو کاصل شادمانی است — تن را دل شادمان مبینام
بی‌لطف تو، کآب زندگانی است — از آتش غم، اَمان مبینام
(همان: ۳۰۶)

خاقانی مراثی خود را در اوزان مثمّن و بلندتر با تحرکات بیشتر نیز می‌آورد؛ ازاین‌رو، هرگز نمی‌توان گفت خاقانی در بیان احساسات و عواطف خویش صرفاً از اوزان کوتاه و نرم و لطیف استفاده کرده است؛ مثلاً مرثیهٔ فرزندش رشیدالدین در بحر رمل مثمّن مخبون مقصور (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان):

حاصلِ عُمر چه دارید؟ خبر باز دهید — مایه جانی است؛ از او وامِ نظر باز دهید
هر براتی که اَمل راست ز معلوم مراد، — چون نرانند به دیوانِ قَدَر باز دهید
ز آتش دل چو رسد دود سوی روزن چشم — از سوی رخنهٔ دل، جان به شرر باز دهید
(همان: ۱۶۲)

دلنواز من بیمار، شمایید همه — بهر بیمارنوازی به من آیید همه
من چو مویی و ز من تا به اَجل، یک‌سر موی — به سر موی ز من، دور چرایید همه
(همان: ۴۰۶)

یا مرثیهٔ شیخ‌الاسلام ابومنصور عمدةالدین حفده که در بحر مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان) آمده است:

آن پیر ما که صبح‌لَقایی است خضرنام — هر صبح، بوی چشمهٔ خضر آیدش ز کام
(همان: ۳۰۰)

یا مرثیهٔ امام محمدبن‌یحیی در همین بحر که می‌گوید:

آن مصر مملکت که تو دیدی، خراب شد — و آن نیل مَکرمت که شنیدی، سراب شد
(همان: ۱۵۵)

ناورد محنت است در این تنگنای خاک — محنت برای مردم و مردم برای خاک
(همان: ۲۳۷)

و در رثای امام شهاب‌الدین شروانی در بحر خفیف مسدس مخبون اصلم مسبغ (فاعلاتن مفاعلن فعلان) می‌گوید:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

سر چه سنجد که هوش می‌بشود تن چه ارزد که توش می‌بشود
(همان: ۱۶۸)

بنابراین، رثا و احساسات رقیق خاقانی درقالب مرثیه در اوزانی همچون فاعلاتن مفاعلن فعلان، مفعول مفاعلن فعولن و همچنین بحرهای رمل مثمن و هزج و متقارب دیده می‌شود.

٤. نتیجه‌گیری

مرثیه رهاورد تجربهٔ عاطفی شاعر و ترجمان اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعهٔ اوست و شاعر در آن سوگ و سوزهای درونی خویش را در غم فراق ابدی عزیزان خود به نمایش می‌گذارد. در این شکل خاص از شعر، عنصر عاطفه، تخیل و احساس بر جنبهٔ عقل و منطق غلبه پیدا می‌کند و از عاطفه‌ای صادق و احساسی راستین سرچشمه می‌گیرد.

مراثی خاقانی تصویرگر اوج عاطفه و قلهٔ احساس این شاعر نازک‌دل است و بدون خواندن مرثیه‌های او، پی‌بردن به احساس لطیف و عواطف قلبی شاعر ممکن نیست. شاعر داغ‌دیدهٔ شروان که در طی زندگی شاهد مرگ فرزند ناکام، همسر، عم، پسرعم و دوستان خود بوده در رثای آنان عالمی را به شیون وامی‌دارد. رقیق‌ترین و لطیف‌ترین احساسات خاقانی را می‌توان در عواطف او به فرزند جوان‌مرگش، رشیدالدین، سراغ گرفت و بیشترین مرثیه‌ها در دیوانش در رثای او است، رثاهایی که هر بیت آن اشک چشم پدر پیر و رنجیده‌ای است که بر مزار پسرش فرو می‌ریزد و هر مصراع آن آتشی است که طبیعت در دل شاعر برافروخته است و در غم او همه را به گریستن می‌خواند. بیشتر مرثیه‌های خاقانی از پراحساس‌ترین و شاعرانه‌ترین آثار اوست و در آنها باریکی اندیشه و لطف تعبیر در مرتبه‌ای است که بعضی از مرثیه‌ها با این‌همه اندوهی که در آنهاست، بیشتر از غزل‌ها و مدح‌هایش دل‌نشین و خواندنی است.

پی‌نوشت

۱. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: حق‌پرست، ۱۳۹۱: ۳۴-۴۰.

۲. یکی از ویژگی‌ها و خصوصیات مراثی خاقانی این است که بازگویندهٔ اوضاع و احوال اجتماعی و آداب و رسوم دوران اوست. در مراثی‌ای که در سوگ فرزندش سروده، معتقدات مردم هنگام بروز بیماری و طریقهٔ معالجه آن، توسل به رمل، طلسمات و نذورات، نوشتن دعا با زعفران بر نی و... همه در شعر خاقانی ظهور دارد.

۳. زین‌العابدین مؤتمن در تعریف مرثیه می‌نویسد: «مرثیه یا رثا در اصطلاح ادب بر اشعاری اطلاق می‌شود که در ماتم گذشتگان و تعزیت یاران و بازماندگان و اظهار تأسف بر مرگ پادشاهان و بزرگان و ذکر مصائب ائمهٔ اطهار مخصوصاً سیدالشهدا و دیگر شهدای کربلا و ذکر مناقب و مکارم و تجلیل از مقام و منزلت شخص

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

متوفی و بزرگ نشان‌دادن واقعه و تعظیم مصیبت و دعوت ماتم‌زدگان به صبر و سکون و معانی دیگر از این قبیل سروده شده باشد» (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۸۶).

۴. برخی مورخان اولین مرثیه‌سرا را حضرت آدم(ع) می‌دانند و معتقدند که وقتی هابیل به دست برادرش کشته شد، پدر در فراق او ابیاتی را بر زبان جاری ساخت. اما با توجه به عقیدهٔ اکثر مورخان مبنی بر اینکه شعر عرب حدود دویست سال قبل از بعثت پیامبر اکرم(ص) آغاز می‌شود، در آنچه از شعر فصیح عربی قبل از این تاریخ ذکر می‌گردد جای شک و تردید است (آبدانان‌مهدیزاده، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

۵. ای آموزگار بزرگ، مرزکو...

ای شبان، ای چراغی که زود خاموش شدی،

چشم ما سیاه شد کم سو و نابینا شد...

ای خورشید بزرگ که از جهانیان پنهان شدی، چشمان ما تار شد (امامی، ۱۳۶۸: ۲۰).

۶. خنساء، شاعرهٔ عرب، به دلیل داشتن دیوانی که تقریباً تمامی آن را مرثیه‌هایی در سوگ دو برادرش، معاویه و صخر، دربرمی‌گیرد، به شاعر سوگوار معروف است (محسنی‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۸۱).

۷. از مراثی رودکی اشعاری است در رثای ابوالحسن مرادی بخارایی با مطلع زیر سروده است:

مرد مرادی نه همانا که مرد مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد

و مرثیهٔ او در سوگ امیر اسماعیل سامانی:

ای آنکه غمگنی و سزاواری وندر نهان سرشک همی باری (رزمجو، ۱۳۷۲: ۹۹).

۸. این شیوه میان شعرای عرب هم معمول بوده و گویا اولین شاعری که در عرب جمع میان تعزیت و تهنیت کرده، عبدالـله بن همام است که پس‌از درگذشتن معاویه و جلوس یزید بر مسند خلافت اشعاری در این معنی سرود (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۸۳).

۹. مرثیهٔ احمد شاملو در ماتم فروغ فرخزاد:

به جست‌وجوی تو

بر درگاه کوه می‌گریم

در آستانهٔ دریا و علف... (شمیسا، ۱۳۸۸: ۶۴۶).

و در سوگ جلال آل‌احمد می‌گوید:

قناعت‌وار تکیده بود

باریک و بلند

چون پیامی دشوار... (همان: ۶۷۱).

۱۰. اشعاری که برای در مراسم سوگواری ایام عاشورای حسینی سروده و خوانده می‌شود، نوحه نامیده می‌شود. اصطلاح روضه‌خوانی نیز پس‌از تألیف کتاب *"روضة‌الشهدا"* اثر کمال‌الدین حسین بن علی واعظ کاشفی سبزواری رواج یافت که دربارهٔ مصائب امام حسین(ع) و یاران اوست (مردانی، ۱۳۸۱: ۴۸).

۱۱. به این نوع مرثیه "ندب نفس" گویند. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: آبدانان مهدیزاده، ۱۳۸۶: ۱۶۹.

۱۲. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ تأثیر ماتم‌زدگی بر روان و احساسات خاقانی ر.ک: ثابت، ۱۳۹۲: ۱۲۵-۱۴۷.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]

[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

۱۳. اگرچه در میان اشعار خاقانی بعضی ابیات نشان‌دهندهٔ نگاه عامیانه، سنتی و تحقیرآمیز به زن است که او را مایهٔ حقارت مرد می‌داند و دربند زنان بودن را بردگی مردان می‌پندارد (حسینی، ۱۳۸۸: ۶۶).
خاقانی با همین نگاه زن‌ستیزانه در اشعاری در رثای دخترش می‌گوید:

پیش‌بین دخترِ نو آمد من — دید کافاتش از پس است، برفت
سرفکنده شدم چو دختر زاد — بر فلک سر فراختم چو برفت
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۸۳۵)

۱۴. بعضی از نویسندگان این قصیده را در شمار مراثی فلسفی دانسته‌اند (افسری کرمانی، ۱۳۷۱: ۱۵۷).

منابع

آبدانان مهدیزاده، محمود و مجتبی بهروزی (۱۳۸۶) «شکل‌گیری مرثیه در عصر جاهلی و آغاز دورهٔ اسلامی». *نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. سال ۵۰. شمارهٔ ۲۰۱: ۱۶۱-۱۸۰.

افسری کرمانی، عبدالرضا (۱۳۷۱) *نگرشی به مرثیه‌سرایی در ایران*. تهران: اطلاعات.

امامی، نصرالـله (۱۳۶۸) *مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی تا پایان قرن هشتم*. تهران: جهاد دانشگاهی.

ثابت، عبدالرحیم (۱۳۹۲) «روان‌شناسی ماتمزدگی در مرثیه‌های خاقانی». *نشریهٔ ادب و زبان دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهیدباهنر کرمان*. سال۱۶. شمارهٔ ۳۴: ۱۲۵-۱۴۷.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین‌محمد (۱۳۸۴) *دیوان غزلیات حافظ شیرازی*. به‌کوشش خلیل خطیب‌رهبر. چاپ سی‌وهشتم. تهران: صفی‌علیشاه.

حسینی، مریم (۱۳۸۸) *ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی*. تهران: چشمه.

حق‌پرست، لیلا (۱۳۹۱) «سوگ‌نامه‌های مغرور (رگه‌های فخر در مرثیه‌های خاقانی)». *کتاب ماه ادبیات*. شمارهٔ ۶۲: ۳۴-۴۰.

دشتی، علی (۱۳۵۵) *خاقانی شاعر دیرآشنا*. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

ذوالفقاری، محسن (۱۳۸۱) «تحلیل انتقادی بر موسیقی شعر خاقانی شروانی». *مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. دورهٔ هفدهم. شمارهٔ ۲ (پیاپی ۳۴): ۱۰۹- ۱۱۸.

رزمجو، حسین (۱۳۷۲) *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی.

رستگارفسایی، منصور (۱۳۷۲) *انواع شعر فارسی*. شیراز: نوید شیراز.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) *شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب*. تهران: علمی.

ـــــ (۱۳۸۳) *دیدار با کعبهٔ جان*. چاپ سوم. تهران: سخن.

سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۸۵) *دیوان خاقانی شروانی*. چاپ هشتم. تهران: زوار.

سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۵) *گلستان سعدی*. تصحیح محمد خزائلی. چاپ سوم. تهران: جاویدان.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۰) *انواع ادبی*. زمستان. تهران: باغ آینه.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]

ـــــــ (۱۳۸۸) *راهنمای ادبیات معاصر*. چاپ دوم. تهران: میترا.
صفا، ذبیح‌الـله (۱۳۶۹) *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد ۲. چاپ سوم. تهران: فردوسی.
ضیف، شوقی (۱۳۶۲) *نقد ادبی*. ترجمهٔ لمیعه ضمیری. تهران: امیرکبیر.
کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴) *خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او*. ترجمهٔ میرهدایت حصاری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۴۶) *شعر و ادب فارسی*. تهران: بنگاه مطبوعاتی افشاری.
محسنی‌نیا، ناصر و آرزو پوریزدان پناه‌کرمانی (۱۳۸۷) «مرثیه‌سرایی در ادب فارسی و عربی با تکیه بر مقایسهٔ مرثیهٔ ابوالحسن تهامی و مرثیهٔ خاقانی شروانی». *فصلنامهٔ ادبیات تطبیقی*. سال دوم. شمارهٔ ۸: ۱۷۵- ۱۹۳.
مردانی، فیروز (۱۳۸۱) «مرثیه‌سرایی در ادبیات فارسی». *کیهان فرهنگی*. شمارهٔ ۱۹۷: ۴۶- ۵۱.
معدن‌کن، معصومه (۱۳۸۲) *بزم دیرینه عروس*. چاپ چهارم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1395.24.80.7.7]
[DOI: 10.18869/acadpub.jpll.24.80.161]